



ماهیت حقوقی شرط اجل در قراردادها کدام است؟ نوشته و تحقیق: ندا رفیع دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی

شرط فعل، صفت یا نتیجه؟

قبل از هر چیز موضوع مورد بحث را در قالب سؤال مطرح میکنیم: شرط مدت (اجل) جزو کدامیک از شروط قانون مدنی (سه گانه) است و ضمانت اجرای آن چیست؟
برای بررسی شرط اجل، ابتدا به مفهوم این شرط از حیث نسبتش با "قرارداد" پرداخته، سپس به شروط سه گانه قانون مدنی و اینکه اجل داخل در کدام تعریف میشود میپردازیم. و در نهایت ضمانت اجرای تخلف از مهلت توافق شده را بررسی می کنیم.

برای اجل سه قسم متصور است:

الف: اجل قراردادی. ب: اجل قانونی. ج: اجل قضایی.

اجل قانونی و قضایی وارد در بحث ما نیست، اما اجل قراردادی قابل بحث است.

اجل قراردادی

اجل گاه مهلتی است که صراحتاً توسط طرفین در عقد برای انجام تعهد قرار داده میشود. گاهی هم ممکن است ضمنی باشد. در این حالت، طبیعت تعهد به گونه ای است که مستلزم تأخیر است. قاعدتاً بنای طرفین هم همین تأخیر را میپذیرد. و یا عرف مهلتی را در نظر میگیرد، مثل عرف تجاری. آنچه مورد بحث ما است اجلی است که طرفین در عقد قرار میدهند.

در مفهوم اجل میتوان گفت:

"مدتی است که امکان مطالبه دین را به تأخیر میاندازد".

پس اجل ماهیتی عرضی دارد و در واقع قیدی است که امکان مطالبه بی درنگ تعهد را مقید میکند.

در حقوق فرانسه و سوئیس حقوقدانان اجل را این گونه تعریف کرده اند:

"رویدادی است که در آینده بیگمان رخ میدهد و امکان مطالبه یا ادامه تعهد را معلق میکند".

از این تعریف برمیآید که در حقوق اروپایی مواعید میتواند معین نباشد و صرف اینکه حتمی الوقوع باشد کافی است.

ولی در حقوق ما اجل باید معین باشد. چون در فقه ما نیز اینگونه پذیرفته شده و جمیع فقها از جمله شیخ انصاری (در مکاسب) و صاحب جواهر و محقق (در شرایع) و ملا احمد نراقی (در مستند) و سایرین معتقد بوده اند که تعیین اجل باید به گونه ای باشد که احتمال زیادت و نقصان در آن نرود. علت هم این است که در عقود مبتنی بر "مغایبه"، اجل تعهد را در میزان ارزش آن مؤثر میدانند و اجل مبهم، مصداق بارز شرطی است که موجب جهل به عوضین میشود. "وللاجل قسط من الثمن".

پس میتوان اجل را شرطی دانست که بودن و نبودن آن در عقد، در ارزش عوضین معامله مؤثر است. و از این جهت با سایر اوصافی که در یکی از موارد معامله ممکن است شرط شود شباهت دارد. زیرا معمولاً وصف اساسی مورد معامله اگر مجهول بماند موجب بطلان معامله خواهد شد.



این مطلب را تا حد داشتن پیش زمینه ای در مورد "اجل"، در ذهن نگه میداریم، تا در بخشهای بعدی بدان رجوع کنیم.

اقسام شرط از دیدگاه قانون مدنی

ماده ۲۰۳۴ قانون مدنی شروط را به ۳ قسم تقسیم کرده است:

۱) شرط صفت. ۲) شرط نتیجه. ۳) شرط فعل.

این قانون، در تعریف "شرط نتیجه" چنین بیان کرده است: "شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود".

پس قاعدتاً شرط اجل از شمول این نوع خارج است. زیرا تحقق هیچ امری خارج از عقد شرط نشده است، بلکه برعکس، اجل کاملاً مرتبط با موضوع اصلی قرارداد است.

قانون مذکور در تعریف "شرط فعل" هم گفته است: "شرط فعل آنست که اقدام یا عدم اقدام به فعلی، بر یکی از متعاملین یا بر شخص خارجی شرط شود." با تعریفی که از اجل کردیم، مشخص میشود که اجل "قید" است و به عنوان "فعل و عمل" استقلال ندارد. زیرا در شرط فعل باید انجام یا ترک عمل مادی یا عمل

حقوقی را شرط کرد، و هر چند این تعهد مرتبط با تعهد اصلی (موضوع معامله) باشد، خود تعهدی جداگانه است. اما اجل، تنها محدوده تعهد اصلی موضوع عقد را مشخص میکنند. زمانی که ما تاریخی را برای تحویل موضوع تعهد در متن قرارداد میگذاریم، آن تاریخ در واقع فعل مستقلی نیست. و اصلاً عملی شرط نشده، تا در قالب شرط فعل قرار بگیرد. در تعریف "شرط صفت" قانونگذار گفته است: "شرط صفت آن است که راجع به کیفیت و کمیت مورد معامله باشد." در خصوص وصف مورد معامله، دکتر کاتوزیان میگوید:

"مورد معامله، دارای اوصافی است که مجموع آن در برانگیختن دو طرف به انجام معامله، و ایجاد تعادل دو عوض، اثر قاطع دارد".

دکتر امامی و بسیاری از نویسندگان، شرط صفت را ویژه "عین خارجی" دانسته اند و گفته اند در "کلی" راه ندارد. مثلاً در بیع کلی، هرگاه فردی که بوسیله فروشنده انتخاب شده، وصف مورد نظر را نداشته باشد، میتوان اجبار او را به تسلیم مبیع موصوف، از دادگاه درخواست کرد.

ماده ۴۱۴ ق.م. صراحتاً گفته است که در بیع کلی، خیار رؤیت نیست.

شیخ مرتضی انصاری در مکاسب و میرزا حسن بجنوردی در قواعد فقه (جلد ۳) نیز همین نظر را دارند.

دو نظریه متفاوت

اگر نظریه "شرط از توابع اختیارات است" مورد مطالعه و قبول قرار گیرد، باید گفت بی گمان شرط صفت از این دیدگاه ویژه عین معین است. ولی اگر قائل به نظری باشیم که میگوید "احکام شرط، عنوان مستقلی غیر از احکام اختیارات است"، شرط صفت اعم از شرطی است که برای عین معین و یا کلی آمده باشد.

احکام شرط در قانون مدنی از ماده ۲۳۵ به بعد آغاز شده و احکام اختیارات از ماده ۳۹۶ به بعد آمده است.

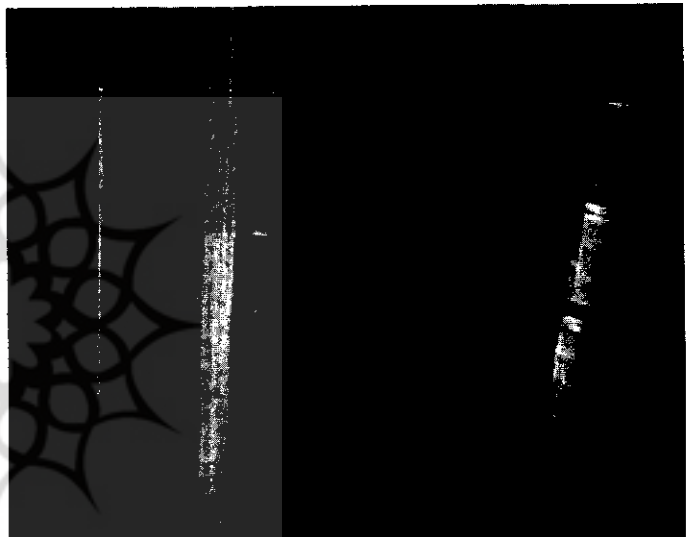
بنابراین قانون مدنی این نظر را پذیرفته که احکام شرط و اختیارات متفاوت است.

م ۴۴۴ ق. م. "خیار تخلف از شرط" را در مبحث اختیارات ذکر کرده و احکام آن را به مواد ۲۳۴ الی ۲۴۵، یعنی احکام شروط، ارجاع داده است.

در مورد شرط اجل دو راه وجود دارد، که هر کدام را با ضمانت اجرای تخلف از آن، بررسی میکنیم:

- یک راه اینکه بگوییم شرط صفت ویژه عین معین است و وصفی که در یک معامله کلی شرط میشود از آن جهت که بر ذمه قرار میگیرد به شرط فعل باز میگردد. اگر این نظر را بپذیریم باز هم (به عقیده نویسنده) در مورد اجل صادق نیست، زیرا در قراردادی که مؤجل است بجز تعهد اصلی چیز دیگری بر ذمه متعهد قرار نمیگیرد و اجل در هر حال ارتباطی به شرط فعل ندارد. طرفداران این نظریه باید شرط اجل را مستقل از شروط سه گانه قانون مدنی بدانند.

- راه دوم اینکه بگوییم قانون مدنی احکام شروط را جدا از احکام اختیارات بیان کرده، بنابراین برای هر تعهدی میتوان صفتی را شرط کرد. اصولاً آنچه معین نیست نیاز به "شرط کردن اوصاف" دارد، در حالی که عین معین را غالباً میبینند و بعد معامله میکنند. در "کلی" است که بیان اوصاف مورد نظر، لزوم پیدا میکند. چنانچه قانون مدنی در ماده ۳۵۱ میگوید: "در مبیع کلی، وقتی بیع صحیح است که مقدار و جنس و وصف مبیع ذکر شود." بنابراین شرط صفت، ویژه عین معین نیست. و چون قانون مدنی در تعریف آن از کیفیت و کمیت "مورد معامله" سخن گفته و مورد معامله شامل (مال و) تعهد هم میشود، پس شرط صفت شامل تعهدات نیز خواهد شد. و اصولاً هر جا برای موضوع تعهد، اوصافی بیان کنیم (شرط کنیم) این شرط، شرط صفت است. اجل - همانطور که قبلاً گفتیم - در ارزش تعهد مؤثر است.^۳



از آنجایی که قانون مدنی کلیه شروط را فقط در سه قسم آورده و غالباً گفته میشود که هر صورت دیگری را نیز بهتر است در قالب همین سه قسم قرار دهیم (حتی اگر شرط اجل را بخواهیم شرطی مستقل از شروط قانون مدنی بدانیم شباهت آن به شرط صفت بسیار است)، بنابراین به دلیل شباهتی که بین این شرط و شرط صفت وجود دارد، بدین معنی که از نظر قراردادی هر دو (هم وصف هم اجل) در ارزش و قیمت مورد معامله مؤثرند و مبهم بودن (اگر وصف اساسی باشد) موجب جهل به عوضین میشود، "اجل" را شرط صفت محسوب میکنیم.

حقیقت این است که اجل، تنها زمان انجام تعهد را معین نمیکند بلکه خود گاهی بر ارزش معامله میافزاید یا از آن میکاهد. در عقودی که بر مبنای "تغابن" قرار دارند، همانطور که علم تفصیلی به اوصاف مورد معامله لازم است، برای متعهد له اهمیت دارد که مورد معامله را در چه تاریخی تحویل بگیرد یا تعهد مورد نظر در چه تاریخی انجام شود. و مسلماً بر اساس آن تاریخ برنامه ریزی میکند. هر چه این مهلت کمتر باشد در "عوض متقابل" تاثیر گذاشته و میزان ارزش آن را افزایش می دهد. و هر چه در مدت طولانی تری انجام شود، عوضی که بدان تعلق میگیرد ارزش کمتری خواهد داشت.



ضمانت اجرای تخلف از شرط اجل

ماده ۲۳۹ قانون مدنی میگوید: "هر گاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری از جانب او واقع سازد، طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت." در واقع در مورد فعل مشروط، اول اجبار متعهد را باید خواست و بعد حق فسخ ممکن است به وجود بیاید.

همانطور که میدانیم علت این امر این است که اصل بر لزوم قراردادهاست و فسخ چهره استثنایی دارد. فسخ برای جلوگیری از ضرر نارواست. پس در حالی که تخلف از شرط فعل، ضرری به متعهد له وارد نمیکند الزام به عقد ترجیح دارد. این نظر بر گرفته از قول مشهور است. نظر مقابل اینست که اگر متعهد از اجرای شرط امتناع کند، مشروط له حق دارد او را اجبار کند یا عقد را فسخ کند. یعنی فقدان شرط موجب ضرر است و جبران آن از دو

راه ممکن است که هیچ یک بر دیگری رجحان ندارد کسانی که طرفدار این نظر هستند به موادی از قانون مدنی نیز استناد میکنند، مثل ماده ۳۹۵، که میگوید: "اگر مشتری ثمن را در موعد مقرر تأدیه نکند، بایع حق خواهد داشت که بر طبق مقررات راجعه به خیار تأخیر ثمن، معامله را فسخ یا از حاکم اجبار مشتری به تأدیه ثمن را بخواهد." و نیز قسمت دوم ماده ۴۹۶: ".....نسبت به تخلف از شرایطی که بین موجر و مستأجر مقرر است، خیار فسخ از تاریخ تخلف ثابت میگردد."

دکتر کاتوزیان معتقد است تخلف از اجل توافق شده به متعهد له ضرری وارد نمیکند و بنابراین، الزام و پایبندی به تعهد اصلی قوی تر است. در مورد شرط تخلف شده هم باید گفت به هر حال تقصیری است قابل جبران و از طریق مطالبه خسارت جبران میشود.

نکته ای که تمامی حقوقدانان به آن اشاره کرده اند، بحث وحدت مطلوب و تعدد مطلوب است. در جایی که تاخیر موجب از بین رفتن مطلوبیت انجام تعهد نمیشود، باید متعهد را الزام کرد، ولی در مواردی که تعهد در زمان دیگر - غیر از زمان مورد توافق - مطلوبیت ندارد، میتوان قائل به فسخ شد.

در واقع قانون مدنی جواز فسخ بعد از الزام را به جهت تعذر در انجام شرط صادر کرده است. همانطور که میدانیم از خیار تعذر تسلیم در قانون مدنی نامی برده نشده است ولی قاعدتاً "عدالت معاوضی" ایجاب می کند طرفی که خود ناتوان از وفای به عهد است نتواند از طرف دیگر اجرای عهد را بخواهد.

دکتر شهیدی در آثار قراردادها و تعهدات، در باب شرایط الزام، بحث را ابتدا با این عنوان آغاز کرده است: باقی بودن زمان اجرای تعهد وابسته به زمان. و سپس گفته است: اجرای مورد تعهد همواره باید در زمان انجام بگیرد. اما گاهی زمان، قید مورد تعهد است. و مورد تعهد عبارت از "عمل مقید به زمان خاص" است. در این صورت وحدت مطلوب انجام عمل داخل در زمان است و در صورت از بین رفتن زمان، متعهد نمیتواند با انجام عمل در خارج از زمان، عوض را مطالبه کند. زیرا در واقع با گذشت زمان مذکور، آنچه انجام شده یا خواهد

شد، در واقع "تعهد مورد قرار داد" نبوده است. مثل سفارش شام برای مجلس عروسی. با این تعبیر به نظر می‌آید "اجل" را به هر عنوان و هر شرط در نظر بگیریم، قبل از اینکه برای تخلف از آن بخواهیم حق فسخ بگذاریم باید بدانیم که الزام به تعهد اصلی رجحان دارد، مگر اینکه با تخلف از شرط، متعهد از انجام تعهد متعذر شود. الزام در شرط نتیجه و شرط صفت، کاربردی ندارد. در شرط فعل هم ملاک، تعذر است. تا زمانی که تعذر انجام شرط به وجود نیامده باید الزام متعهد را خواست. این تعذر از ماده ۲۴۰ قانون مدنی استنباط می‌شود. به موجب این ماده: "اگر بعد از عقد انجام شرط ممتنع شود یا معلوم شود که حین عقد ممتنع بوده است، کسی که شرط به نفع او شده است، اختیار فسخ معامله را خواهد داشت.....". این امتناع همان تعذر است. برخی معتقدند ملاک تعذر را میتوان به جای "نوعی"، "شخصی" قلمداد کرد. به عبارت دیگر وقتی انجام تعهد "قید زمانی" دارد آنچه برای متعهد له مطلوب است "انجام تعهد در زمان" است. یعنی میتوان در هر مورد بررسی کرد که انجام شرط خارج از زمان مورد توافق، برای مشروط له فایده ای دارد یا خیر؟^۱

شرط مدت در حقوق انگلستان

در حقوق قراردادهای انگلستان، در مورد اهمیت داشتن و یا کم اهمیت بودن شروط ضمن عقد، راه حلی کلی ارائه شده است که به موضوع قرارداد و نقش شرط در آن بستگی دارد. شروط از حیث اهمیتشان به شرط اصلی (شفاهی - کتبی) condition و شرط فرعی (غیر مهم) Warranty تقسیم میشوند. "شرط فرعی، شرطی از قرارداد است که نسبت به هدف اصلی قرارداد فرعی یا تبعی محسوب میشود. بنابراین، این شرط آنقدر اساسی نیست که قرارداد را لغو کند. نقض شرط فرعی، طرف بی تقصیر را صرفاً به اقامه دعوای خسارت محق میسازد، و او نمیتواند قرارداد را لغو شده تلقی نماید.

شرط اصلی، شرط شفاهی یا کتبی بی است که مستقیماً با جوهر قرارداد نسبت دارد، یا نسبت به ماهیت قرارداد بقدری اساسی است که چنانچه نقض شود، طرف بی تقصیر، بیش از این متعهد به انجام هیچ اقدامی به موجب آن قرارداد نخواهد بود.^۲ شرط مهم در قرارداد، قسمتی از قرارداد است که در واقع از چنان اهمیت برخوردار است که عدم ایفای آن و فقدان آن "شرط"، مشروط له را مستحق فسخ قرارداد و نیز درخواست خسارت میکند.

در حقوق انگلستان شروطی را مهم تلقی میکنند که یا در قانون مهم تلقی شده^۳ و یا طرفین صراحتاً چنین شرط کرده باشند.

رویه دادگاه های انگلستان به این صورت است که شروط راجع به زمان را در قراردادهای تجاری به عنوان شروط مهم طبقه بندی کرده اند.

مثلاً در دعوای "هاتلی" علیه "هیمنز" رأی قاضی "مکار دی" به این صورت بود: "در قراردادهای تجاری معمولی راجع به بیع کالا، قاعده آن است که "زمان تحویل"، در نگاه اول، یک شرط اساسی است. بنابراین در قراردادی که برای تحویل، زمان مشخص شده، عدم تحویل در زمان معین، "نقض شرط مهم" محسوب میشود و خریدار را برای خودداری از تحویل گرفتن کالاها در غیر از زمان معین مستحق میسازد".

اما "قانون بیع کالا" مصوب ۱۹۷۹ م. در بخش ۱۰ خلاف این را مقرر میدارد: "شروط راجع به زمان پرداخت، اساس قرارداد بیع را تشکیل نمیدهند، مگر آن که نیت دیگری از مفاد قرارداد استنباط گردد". البته این در مورد پرداخت است و خسارت فروشنده میتواند با صدور حکم به پرداخت خسارت، جبران گردد، در حالی که اگر اجناس در موعد مقرر تحویل نشود، خریدار ممکن است در خصوص معاملاتی که میخواسته انجام بدهد، شدیداً متضرر شود. این قاعده در قراردادهای تجاری اعمال میشود.^۴

شرط مدت در قرارداد تجاری، هر چند در متن قرارداد هم ذکر نشده باشد، جزو شروط مهم محسوب میشود. در واقع این شرط برای یک قرارداد تجاری، نوعی "ثبات" را به ارمغان می‌آورد.

بنابراین در حقوق انگلستان، در قراردادهای غیر تجاری، در صورت تصریح قانون و یا تصریح طرفین قرارداد، اجل و هر شرط دیگری شرط مهم تلقی میشود.

حال آنکه در قراردادهای تجاری نیازی به این تصریح نیست و نقض شرط مدت، خریداران را قادر میسازد تا قرارداد را پایان یافته تلقی کنند.

نتیجه و جمع بندی بحث

اگر ناچار شویم اجل را داخل در یکی از شروط سه گانه قانون مدنی بیاوریم، مسلماً انطباق آن با "شرط صفت" منطقی تر به نظر میرسد. چنانچه برای مفهوم "وصف" دامنه وسیع تری قائل شویم، "زمان تحویل مورد معامله و ایفای تعهد" نیز، بخصوص در معاملاتی که مشروط له بر مبنای تاریخ تحویل و انجام تعهد حسابهای دیگری دارد، مثل معاملات تجاری، داخل در "شرط صفت" قرار میگیرد. و ضمانت اجرای تخلف از آن مسلماً علاوه بر دریافت خسارت، فسخ قرارداد خواهد بود. به این ترتیب در واقع "پایبندی مورد نظر فقهای مشهور" نیز حاصل میشود. زیرا از یک طرف متعهد مجبور میشود علاوه بر امکان جبران خسارت، عواقب ناشی از تخلفش

را (که بهم زدن قرار داد توسط مشروطه له است) تحمل کند و تبعاً برای جلوگیری از این پیشامد در انجام بموقع تعهد دقت نماید، و از طرف دیگر مشروطه له مجبور نیست برای اثبات عدم مطلوبیت مورد معامله تلاش کند. هر چند مطابق رویه ای که دادگاه های انگلستان دارند، در قراردادهای عادی با وجود تصریح قانونی یا قراردادی، راحت تر میتوان حکم به فسخ معامله داد.

نظریه فقهای معاصر

امام خمینی به عنوان فقیه برجسته معاصر، با وجود نظریات و استدلال فقهای پیشین در مورد تخلف از شرط اجل در تحویل مورد معامله (مبیع)، تنها به ملاک تعدر برای فسخ معامله اکتفا نکرده اند. ایشان هر چند اشاره ای مختصر به این مورد داشته اند، اما به نظر میرسد که در این خصوص نظریه اجتهادی شان با سایرین متفاوت بوده است. (البته در بخشهای قبلی به نظر بعضی از فقهای دیگر نیز که مایل به فسخ و الزام بوده و متفاوت از نظر مشهور رای داده اند اشاره کردیم). امام خمینی در جزء اول تحریر الوسیله، کتاب البیع، القول فی السلف، این طور آورده اند: "مسأله ۶- وقتی مدت برسد و بائع به خاطر عوارضی مانند آفت یا ناتوان بودن از تحصیل مبیع یا کمیاب بودن آن در شهر و عذرهای دیگر نتواند مسلم فیه" را به خریدار بدهد تا اینکه وقت بگذرد، خریدار مخیر است بین اینکه معامله را فسخ کند و سرمایه اش را بگیرد و اینکه صبر کند تا فروشنده نسبت به پرداخت آن متمکن گردد. و بنابر اقوی حق ندارد او را به

قیمت وقت حلول اجل - رسیدن مدت - ملزم نماید. هر چند ایشان در این عبارت، معاذیری برای عدم انجام بموقع تعهد شمرده اند ولی از این عبارت که گفته اند:

"... بین اینکه صبر کند تا فروشنده نسبت به پرداخت آن متمکن گردد، چنین برمی آید که طبق منظور ایشان، در موردی هم که معاذیر قابل رفع است، حق فسخ صدق میکند. و این با خریدار است که صبر کند و الزام را بخواهد یا بنا به مصلحت خود، معامله را فسخ کند. به هر حال همیشه پرداخت خسارت، راه حل عادلانه ای برای تخلفات نیست. و عدالت معاوضی لازمه اش این است که در مواردی که مستندات فقهی و قانونی، مانع مستحکم و غیر قابل عدولی را در برابر ما قرار نداده اند، بنا به مقتضیات معاملات و روابط تجاری و در



جهت سهولت انجام آنها قائل به تغییراتی شویم که دادن حق فسخ به "مشروط له ذی حق"، از جمله ی این موارد است.

پی نوشتها:

- ۱- نظریه عمومی تعهدات (دکتر ناصر کاتوزیان).
- ۲- هر چند عملاً قابلیت تعیین عرفی اجل بر بعضی از معاملات حاکم است، اما در اینجا از بحث ما خارج است.
- ۳- نظریه عمومی تعهدات، دکتر کاتوزیان، (فصل سوم از مبحث لزوم تعیین مدت اجل) / قواعد عمومی قراردادها، دکتر ناصر کاتوزیان، جلد سوم، شماره ۵۷۴.
- ۴- قواعد فقه، جلد (۲)، دکتر محقق داماد.
- ۵- تذکره، علامه حلی / بجنوردی، قواعد فقه.
- ۶- فراتر از تمام نظریاتی که گفته شد، از آنجایی که منشاء ایجاد حق فسخ میتواند توافق طرفین باشد، اساساً همان دو اراده ای که عقد را به وجود آورده اند، حق بهم زدن عقد را نیز میتوانند به یکی از طرفین بدهند. همین که قیدی به عنوان اجل برای انجام تعهد تعیین شد - با توجه به اینکه قبلاً گفتیم این قید در ارزش تعهد نیز مؤثر است - باید بگوییم مقصود این بوده است که اگر از انجام تعهد در آن موعد تخلف شد، میتوان عقد را فسخ کرد. زیرا به هر حال اگر متعهد بعد از موعد تعیین شده تعهد را انجام دهد، این عمل فاقد وصف زمانی مورد نظر متعهد له بوده است { صرف نظر از اینکه بخواهیم بررسی کنیم آیا خود موضوع شرط، هنوز هم "نوفاً" قابل انجام است یا خیر. }
- ۷- Law made simple، صفحه ۲۴۱
- ۸- برای مثال در بخشهای ۱۲ الی ۱۵ "قانون بیع کالا" - (Sale of Goods Act، ۱۹۷۹).
- ۹- Hartly, v. Hymans ۱۹۲۰.
- ۱۰- برای مطالعه آرای صادره از دادگاه های انگلستان در مورد اینکه شرط اجل را شرط مهم تلقی کرده و حکم به فسخ معاملات تجاری داده اند رجوع شود به کتاب "مسائل تحلیلی از حقوق قراردادها در انگلستان"، ترجمه دکتر حسین میر محمد صادقی.
- ۱۱- "مساله ۶: إذا حَلَّ الأَجَلُ، وَلَمْ يَتِمَّ كُنَّ البَائِعُ مِنْ أَدَاءِ المُسَلِّمِ فِيهِ، لِعَارِضٍ، مِنْ أَفْوِهِ، أَوْ عَجْزَ لَهُ مِنْ تَحْصِيلِهِ، أَوْ اغْوَاةً فِي البَلَدِ مَعَ عَدَمِ إِمْكَانِ جَلْبَسِهِ مِنْ غَيْرِهِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الأَعْذَارِ، حَتَّى انقَضَى الأَجَلُ، كَانَ المُشْتَرِي بالخِيَارِ، بَيْنَ أَنْ يَفْسخَ وَيَرْجِعَ بِثَمَنِهِ وَرَأْسِ مَالِهِ، وَيَصْبِرَ إِلَى أَنْ يَتِمَّ كُنَّ البَائِعُ، مِنْ الأَدَاءِ، وَكَيْسَ لَهُ الإِزَامَةُ بِقِيَمَتِهِ وَقَتَ حُلُولِ الأَجَلِ عَلَى الأَقْوَى."